

خدا چون سلام به روی ماهت...

استاد اژدها

جلد ۸: اژدهای رعد



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



استاد ازدها

ازدهای رعد

نویسنده: تریسی وست
تصویرگر: دیمین جونز
ترجمه: رویا زنده‌بودی

سرشناسه: وست، تریسی، ۱۹۶۵م. West, Tracey
 عنوان و نام پدیدآور: ازدهای رعد / نویسنده: تریسی وست / تصویرگر: دیمین جونز / مترجم رویا زنده‌بودی
 مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷
 مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: مصورا: ۱۴/۵×۲۰ س.م
 فرورست: استاد ازدها؛ ۸
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۷۴-۸ / دوره: ۳-۱۶۶-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: c 2017 Dragon masters. 8, Roar of the thunder dragon
 یادداشت: گروه سنی: ج
 موضوع: ازدها -- داستان
 موضوع: Dragons -- Fiction
 موضوع: داستان‌های تخیلی
 موضوع: Fantastic Fiction
 موضوع: جادوگری -- داستان
 موضوع: Magic -- Fiction
 شناسه افزوده: جونز، دیمین، تصویرگر
 Jones, Damien
 شناسه افزوده: زنده‌بودی، رویا، ۱۳۹۱ -- مترجم
 رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ الف ۶۱۷ و ۱/۹ دا
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۱۳۰۹



انتشارات پرتقال
 استاد ازدها

جلد ۸: ازدهای رعد

نویسنده: تریسی وست

تصویرگر: دیمین جونز

مترجم: رویا زنده‌بودی

ویراستار: فاطمه فدایی حسین

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / افسانه قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۷۴-۸

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادریگ

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

فهرست

- فصل ۱. در جست و جوی لالو ۷
- فصل ۲. خبر مهم شاه رونالد ۱۵
- فصل ۳. یک کم کمک جادویی ۲۱
- فصل ۴. رژهی اژدهاها ۲۷
- فصل ۵. درخواست اکو ۳۷
- فصل ۶. نبرد در آسمان ۴۳
- فصل ۷. بیخ زده ۵۰
- فصل ۸. حالا چی؟ ۵۵
- فصل ۹. داستان اکو ۶۴
- فصل ۱۰. حق با کیست؟ ۷۱
- فصل ۱۱. درخواست شاه رونالد ۷۸
- فصل ۱۲. یک ارتباط قوی ۸۲
- فصل ۱۳. رُوری ۸۶
- فصل ۱۴. فراری ۹۳



در جست‌وجوی لالو

دریک و کارلوس لابه‌لای درخت‌ها راه می‌رفتند و داد می‌زدند: «لالو! لالو!» اژدهای بزرگ قهوه‌ای‌رنگی جلوی دو اژدهابان می‌خزید. پشت سرشان جادوگری کوتاه و تپل، به اسم دیه‌گو، آسمان را تماشا می‌کرد.

آن‌ها داشتند با هم دنبال لالو، اژدهای کارلوس، می‌گشتند. کارلوس تازه اژدهای صاعقه‌اش را دیده بود که اتفاق وحشتناکی افتاد. دو روز پیش زنی به اسم اِکو سوارِ یک اژدهای رعد، به سرزمین کارلوس پرواز کرده بود. او لالو را دزدیده بود!



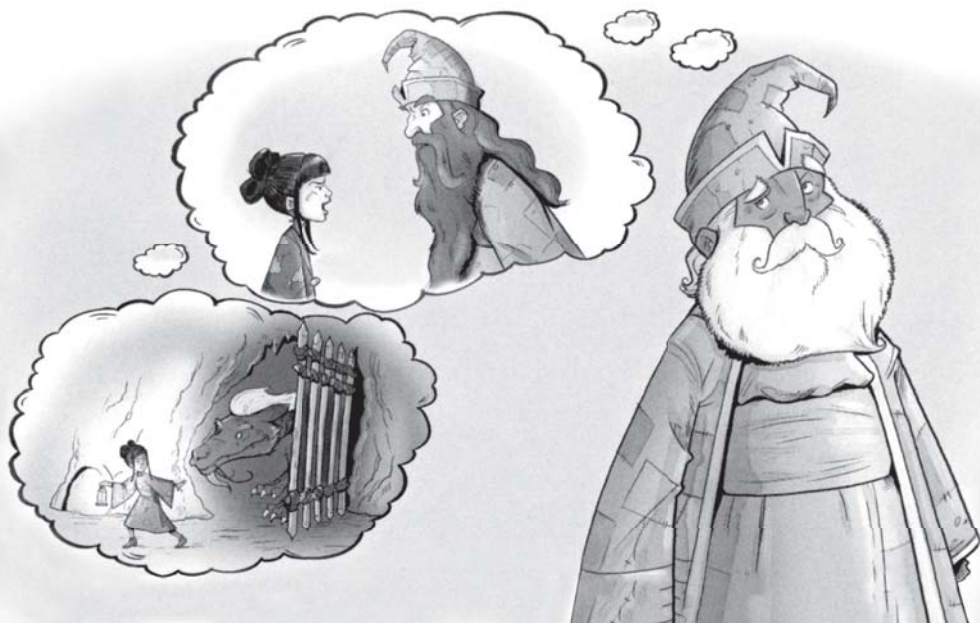
کرم، اژدهای زمینِ دریک، آن‌ها را به یک جزیره آورده بود تا دنبال اکو بگردند. دریک به درخت‌های بالای سرشان نگاه کرد. آن‌ها با درخت‌های سرزمین خودشان، بَرکن، فرق می‌کردند. این درخت‌ها تنه‌های بلند و باریکی داشتند. برگ‌های سبز و مَواجشان او را یاد پَر می‌انداخت.



دریک از دیه‌گو پرسید: «به نظرت پیداش می‌کنیم؟»
جادوگر جواب داد: «شاید. گوی جادویی گرفیت، اکو رو توی
جایی نشون داده که خیلی شبیه اینجاست.»
گرفیت، یک جادوگر دانای دیگر، دوست دیه‌گو و معلم دریک
بود.

کی‌کی‌کی‌کی! دریک صدای فریادی شنید. سرش را بالا آورد
و پرنده‌ای به رنگ روشن دید که داشت توی آسمان آبی پرواز
می‌کرد.

دریک گفت: «اینجا جای خوبی واسه قایم‌شدنه، ولی هنوز نمی‌فهمم چرا اگو باید لالو رو بدزده. اون هم مثل من یه اژدهابانه!»
دیه‌گو اخم کرد و جواب داد: «همون‌طور که می‌دونی، گریفیت به اژدهابان‌های جوون یاد می‌ده چطور با اژدهاشون کار کنن. اگو اولین شاگردش بود. اون و گریفیت بیشتر وقت‌ها با هم دعوا داشتن.»
دریک پرسید: «در مورد چی؟»
دیه‌گو گفت: «اگو نمی‌خواست قانون‌های گریفیت رو قبول کنه. و بالاخره یه روز از برکن رفت... خیلی سال پیش. اژدهای رعدش، نِزُو، رو هم با خودش برد.»



دریک پرسید: «شما دنبالش رفتید؟»
دیه‌گو گفت: «آره، ولی گریفیت و من نتونستیم اکو و اژدهاش رو پیدا کنیم. از اون وقت تا حالا ندیدیمشون... یعنی تا دو روز پیش.»
کارلوس که تمام این مدت ساکت بود، رو کرد به دیه‌گو و پرسید:
«به نظرت حالا می‌تونیم اکو و نرو رو پیدا کنیم؟»
دیه‌گو سر تکان داد و گفت: «این دفعه آدم‌های بیشتری دنبالشون می‌گردن.»



بقیه‌ی اژدهابان‌ها هم داشتند می‌گشتند؛ بُو و اژدهای آبش، شو؛
آنا و اژدهای خورشیدش، کپری؛ زوری و اژدهای آتشش، والکین؛
پترا و اژدهای زهرش، زیرا. گریفیت هم توی برکن بود و با گوی
جادویی‌اش آن‌ها را تماشا می‌کرد.

کارلوس گفت: «فقط امیدوارم جای لالو امن باشه.»
دریک رفت پیش کرم. اژدهای او بال‌های کوچکی داشت، ولی
نمی‌توانست پرواز کند. نیازی هم نداشت.



کرم می‌توانست از قدرت‌های ذهنش
استفاده کند و هر جا می‌خواست برود.

دریک پرسید: «کرم، می‌دونم تو
بعضی وقت‌ها می‌تونی با قدرت
ذهنت صدای اژدهاهای دیگه
رو بشنوی. الان صدای لالو رو
می‌شنوی؟»

کرم سرش را تکان داد و
بعد ناگهان چشم‌هایش به
رنگ سبز درآمد.

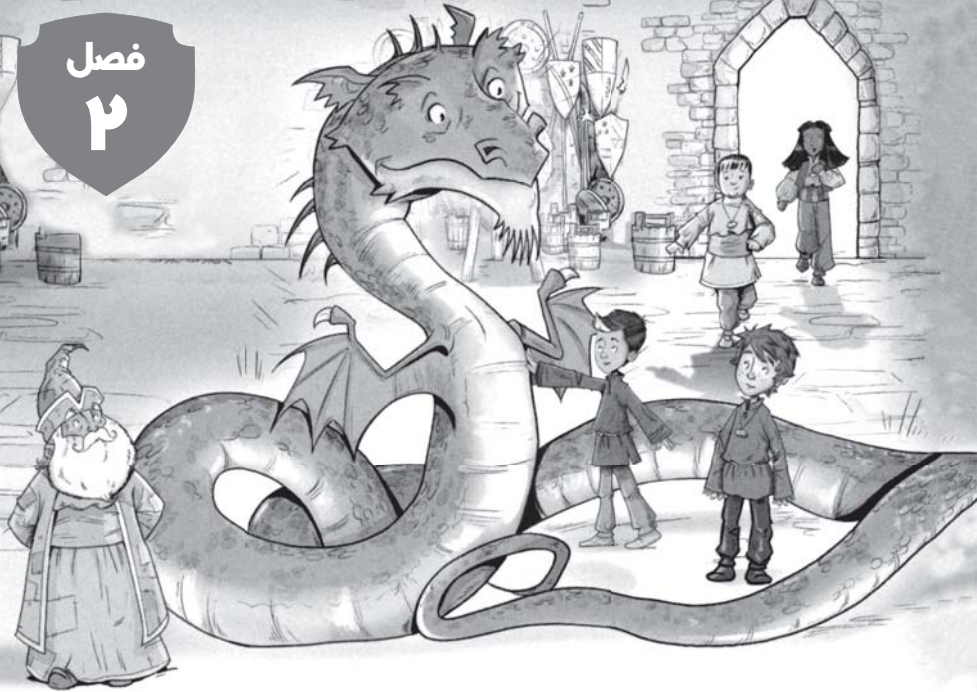
دریک پرسید: «چی شده؟»
هر اژدهایان تکه‌ای از سنگ اژدها را به گردنش می‌انداخت و با
این سنگ می‌توانست با اژدهایش ارتباط برقرار کند. حالا سنگ
اژدهای دریک داشت به رنگ سبز می‌درخشید.
کرم سر بلند کرد.
آسمان سیاه شد. باد پُر قدرتی شلاق‌زنان وزید. صاعقه، به شکل
خطی کج و معوج، توی آسمان برق زد.
کارلوس فریاد زد: «شاید این صاعقه‌ی لالوئه!»



بعد بوم! رعد غریب. صاعقه دوباره برق زد. این بار چِلزوولز کرد
و درست کنار پایشان به زمین خورد.
دیه‌گو داد زد تا صدایش میان غرش باد شنیده شود. «این طوفان
خطرناک‌یه! باید بریم!»
دستش را روی کرم گذاشت. پسرها هم همین کار را کردند.



قبل از اینکه صاعقه‌ی بعدی آسمان را روشن کند، همه ناپدید
شده بودند.



خبر مهم شاه رونالد

وقتی کرم داشت آن‌ها را به برکن منتقل می‌کرد، دریک دلش زیرورو می‌شد. توی اتاق تمرین قلعه‌ی شاه رونالد فرود آمدند.

بو فریاد زد: «دریک! کارلوس! برگشتید!»